تاریخ، کلیشه‌ای برای فردا

این علوم انسانی انسانی است؟!

■ حامدعبداللهی* ■

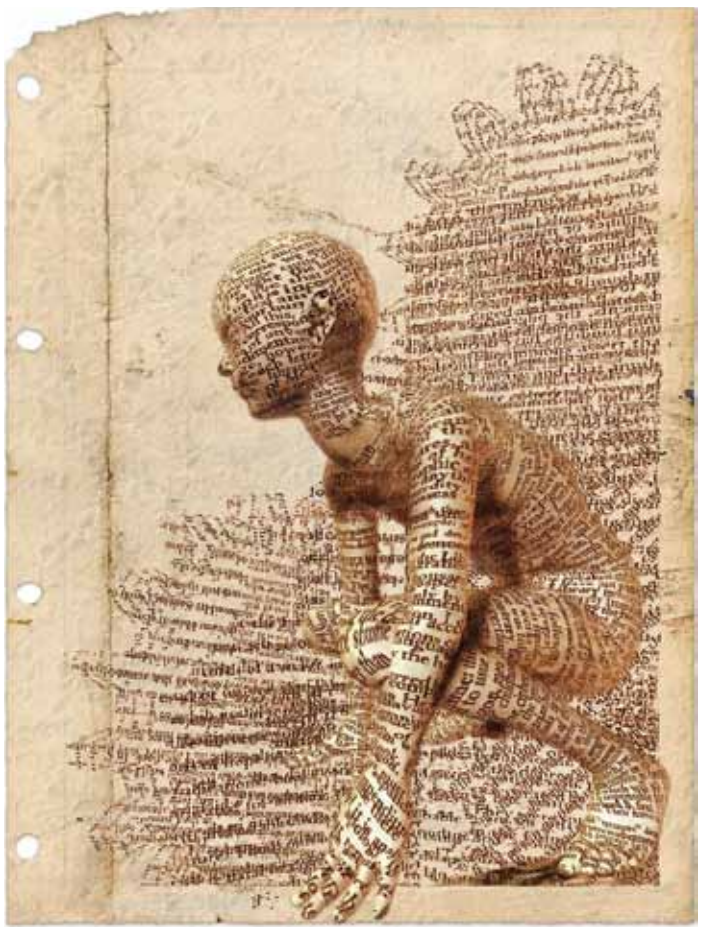

برگ‌های تاریخ را که به چند قرن پیش برگردانیم و ایران را در سپهر جهان اسلام رصد کنیم، نگرشی نو به علوم اسلامی و انسانی پیدا می‌کنیم. تمدنی عظیم و فراگیر که از رصدخانه‌ها گرفته تا کتابخانه‌ها و معماری و شهرسازی و فرهنگ و آداب اجتماعی، همه را فراگرفته است. در این تمدن اسلامی و ایرانی، همه گزاره‌ها با نسبت‌های مشخص و تعریف‌شده حضور دارند و توسعه نیز همه‌جانبه صورت می‌گیرد. این تمدن چنان استوار است که با آتش زدن‌ها و غارت‌ها، نمی‌لرزد و وحشی‌ترین اقوام را رام خویش می‌سازد. همواره این جغرافیا چنان فاصله‌ها را با تهیدستان نگه می‌دارد که گویی قله برف‌گیر و رودساز است با دشت لم‌یزرع بی‌حاصل!

نباید دچار خودستایی نژادی و قومی شد و دیگران را ندید اما حیرت‌انگیز است این همه شکوه پایدار که شاید چیزی از آن به یادگار نماند تا همین چند دهه پیش جز مکتب‌ها و هجی‌خوانی‌ها که با فلک و ترکه‌انار، تیره و تارش کرده بودند.

به‌راستی چه بود راز این همه همسانی و هماهنگی و هم‌آوایی و همخوانی؟

در این مقال در پی پاسخ به همین پرسشیم تا آینه تاریخ را جام‌جم کنیم و آینده را روشن ببینیم.

به نظر می‌رسد ۳ عنصر محتوا، ساختار و منبع در چنین مطالعه مقایسه‌ای می‌تواند راهگشا باشد.

دلیل گزینش این سه گزاره که البته می‌توان رویکرد یا نتیجه را نیز بدان افزود، این است که تولید علم همان محتوایی است که در یک ساختار مهندسی‌شده از یک منبع، استخراج می‌شود.

چگونگی این تولید در این سامانه را باید شناخت و با نگاهی به گذشته رو به آینده کرد.

■ **گذشته**

درباره گذشته نمی‌توان به تفکیک سخن گفت چه اینکه واقعه‌ای درهم تنیده و طولانی است. می‌شود با در نظرداشت ۳ عنصر پیش‌گفته، آن را تحلیل کرد و سابقه‌ها، شرایط، امکانات و انگیزه‌ها را بازشمرد.

محتوا، ساختار و منبع در گذشته را باید از خاستگاه آن تحلیل کرد؛ هم خاستگاه جغرافیایی و هم خاستگاه مولوی و معنوی. به جزیرةالعرب بازمی‌گردیم و قومی را گرفتار بیابان می‌یابیم در قعر جاهلیت. قبایلی در دوردست همسایگانی متمدن! اتفاق عظیمی می‌افتد و باز دریایی از افکار اجتماعی دوباره می‌شود و عصایی مارهای جاهلی را می‌بلعد. خورشید از مکه سر می‌زند و سخنی از بکرترین سرزمین‌ها به جهان منتشر می‌شود که تمدن‌ساز است. بساط شرک را برمی‌چیند و انسان را به دیده‌بانی جهان می‌گمارد. یک دنیا موحد می‌شوند و عربی می‌فهمند. نگاه‌ها از شتر به آسمان دوخته می‌شود تا بازنگرد؛ «أَفَلَا یَنظُرُونَ الْإِبِلِ کَیْفَ خُلِقَتْ وَ إِلَیَ السَّمَاءِ کَیْفَ رُفِعَتْ وَ إِلَیَ الْجِبَالِ کَیْفَ نُصِبَتْ وَ إِلَیَ الْأَرْضِ کَیْفَ سُطِحَتْ»؟!

این است آغاز یک اعجاز خدایی در ساحت بشریت تا انسان را برساند به جایگاه ابراری که کتاب مرقومشان را مقربان گواهی دهند و در بهشت بیاسایند. جهان را از یوم الست تا یوم الیم ترسیم می‌کند تا بداند از کجا آمده و به کجا خواهد رفت.

اگرچه تمام اسباب و شرایط برای رشد و تعالی بشر در سایه قرآن و ولایت فراهم نشد و موانع شیطانی بارها از رسیدن باران به زمین‌های خشک جلوگیری کرد اما همین بارقه‌ها کافی است که انسان مسلمان، پس از بازگشت از معراج پیامبرش، جهان را به گونه‌ای دیگر ببیند و پرده اسرار را بشکافد. این انسان متمدن مسلمان است که عالم را همه اوراق معرفت کردگار می‌بیند و لحظه به لحظه و جا به جا و نسل به نسل در حال کشف دانش نهفته در جهان آفرینش است تا به مقصود برسد. مقصد و مبدأ یکی است «هُوَ الْأَوَّلُ وَ الْآخِرُ وَ الظَّاهِرُ وَ الْباطِنُ وَ هُوَ بِکُلِّ شَیْءٍ عَلِیمٌ». این منبع علم است که از ناحیه آفریدگار، فیضان گرفته و در عالم نزول یافته و همگان را به خود مشغول ساخته است. منبع اوست. محتوا اوست و ساختار هم برآمده از خلقت اوست. بدین منوال است که در آغاز تحصیل، قرآن می‌آموختند و می‌آموختند که «وَ عِنْدَهُ مَفاتِحُ الْغَیْبِ لا یَعْلَمُها إِلاَّ هُوَ وَ یَعْلَمُ ما فِی الْبَرِّ وَ الْبَحْرِ وَ ما تَسْقُطُ مِنْ وَرَقَةٍ إِلاَّ یَعْلَمُها وَ لا حَبَّةٍ فِی ظُلُماتِ الْأَرْضِ وَ لا رَطْبٍ وَ لا یابِسٍ إِلاَّ فِی کِتابٍ مُبِینٍ». این بود که علم‌الادیان و علم‌الابدان همه رو به یک قبله بود و هر برگی که در هر دانشی سیاهه می‌شد روشنی دل دانشمند مؤمن بود تا بداند هنوز هیچ نمی‌داند و این دانش بود که تواضع می‌افزود نه تکبر! چرا که «الَّذِینَ یُجادِلُونَ فِی آیاتِ اللهِ بِغَیْرِ سُلْطانٍ أَتاهُمْ کَبُرَ مَقْتاً عِنْدَ اللهِ وَ عِنْدَ الَّذِینَ آمَنُوا کَذلِکَ یَطْبَعُ اللهُ عَلی کُلِّ قَلْبِ مُتَکَبِّرٍ جَبَّارٍ».

این گذشته بود که گذشت. گذشته‌ای که رازی و ابوریحان و بوعلی سینا و فارابی و صدها ستاره دیگر ساخت که زبان عربی را زبان دانش جهان ساختند اگرچه امروز خاستگاه‌شان را نشناسند عرب‌ها و عجم‌ها!

■ **حال**

اکنون اما در کجاییم؟!

ما میراث‌دار این تمدنیم که فروریخته است! می‌بالیم به آوار تمدن و زندگی می‌کنیم در آلونکی که روی خرابه‌های تمدنمان به تقلید متقلبانه ساخته‌اند از نخاله‌های فرهنگ فرنگ!

دانشمند فیزیک می‌شویم بی دو رکعت نماز ستایش آفریدگار؛ این همه تدبیر می‌بینیم و ایمان نمی‌آوریم!

طبابت‌مان جسم‌مان را حیوان سخنگو می‌داند و با موش آزمایشگاهی می‌سنجد، مهندسی‌مان رفاه کالبدمان را می‌جوید و وجدانمان را تجربه نمی‌کند!

دین اگر هست و دانش دین، جست‌وجویی است در سنت که نه انگار برنامه‌ای بوده برای زیستن. تکرار مکررات گذشتگان و صنفی که هستند تا نشانه‌ای باشند از بودن! دینی که به دنیا نمی‌رسد تا بسازد و بکارد در مزرعه‌ای که قرار است ثمر بدهد در آخرت!

اکنون ما از شقه تبر غربیان و غربزدگان آغاز شد؛ روزی که دین و دنیای‌مان را از هم بریدند تو گویی شدنی است! شد اما نشد! بریدند دین را از علم که نه دین، دنیا بسازد نه علم، ایمان بیاورد. بریده شد اما چه شد؟ این تبر، گذشته را هم برید. فروریخت در این زلزله نرم تاریخ هر چه افتخار بود و ماند بی‌سوادی و استعمار که بردند و خوردند و ملت ناآگاه کم‌خرد نادان بی‌دانش بی‌دین (از نوع دنیاسازش) خرامید و خسبید و ندانست مام میهن را به که فروخت و گنج وطن را به چند ارزانی داشت!

فرنگی‌مآبی دارالفنون شد برای عقب نماندن از دویدن پی قافله تمدن غربی و سنت‌پرستی مدرسه‌ای شد برای دل‌خوشی تلفظ اصطلاحات نامفهوم و نامأنوس سلف که نه زبان قرآن خدا بود نه زبان پیامبر خدا. طاغوت تاخت و تازیانه فروآورد بر گرده خلق خدا تا خُلق‌شان تنگ شد از این همه ستم که کمر می‌شکست و سواری می‌داد تا جشن بگیرد هزاره‌های تمدن را در خیمه‌های شاه‌نشین شیرازی با پادشاهان و رئیسان درباری. بغض‌ها خشم شد، خشم فریاد و انقلاب تشنگان پیروز شد. نسلی که هم تشنه دین بود برای زندگی هم تشنه دانش برای سرزندگی. دانشجو و طلبه یکی شدند برای یک هدف و بیزار شدند از مسجد و از مدرسه که رنگشان را دگرگون کرده بود و تخم تفرقه می‌کاشت. پرچم افراشتند و از وجب به وجب خاکشان دفاع کردند و بازگشتند سر درس‌شان. باز همان آش و کاسه نذری فرنگیان رونق گرفت و هر کسی از ظن خود شد یار خود! دانش افزود تا فرنگی‌تر شود و مهذب‌تر شد تا دورتر شود از مردمی که می‌زیستند با جامعه فقیر و ندار و بیماری که همه چیز داشت اما انگار کم داشت. پول و نیرو و دانشگاه، حوزه، سیاست، فقاهت، کارخانه و کارگر و دکتر و مهندس اما همیشه از یک تا هشتشان گرو نه تا صد بود. توسعه، عدالت‌محوری نبود که حق هر کس را به اندازه خودش بدهد، چون تمدنی ساخته نشد تا همه را به رسمیت بشناسد و علوم انسانی و اسلامی حقیقت‌گونه‌ای نبود که تمدن بسازد. وحدت حوزه و دانشگاه هم شد مانند هفته وحدت شیعه و سنی، آرزویی که سالگرد دارد و می‌آید و می‌رود. حالا می‌پرسیم آینده چه خواهد شد؟

■ **آینده علوم انسانی**

نخست تکلیف نسبت علوم انسانی را با علوم اسلامی معین کنیم. در نگاه اول این دو در بخش‌هایی با هم مشترک هستند. جایی که علوم اسلامی به انسان توجه کند و جایی که علوم انسانی به دین عنایت داشته باشد. اما این تنها یک نگاه سطحی و گذراست. اگر تعریف صحیحی از دین اسلام و نگاه آن به جهان و بشر داشته باشیم، نمی‌توان جایی را شناخت که اسلام نسبت به آن بی‌تفاوت باشد و آن را خارج از محدوده خود بداند!

همچنین اگر تعریف صحیحی از علوم انسانی به مفهوم غربی آن داشته باشیم و تنها انسان را با همان وزنی که به اتکای تجربه خود به دست آورده بپذیریم، از خود خواهیم پرسید آیا نسبتی بین این انسان و برداشت‌هایش با اسلام وجود دارد؟

پس ناگزیریم علوم انسانی را با مسامحه بپذیریم و بگوییم بخشی از علم است که بیشتر به انسان می‌پردازد. اما نسبت علم با دین چیست؟ دانش و اندیشه در بایدها و نبایدهای دینی جایگاهی ممتاز دارد و آمده است که همین علم را بپروراند چون با علم است که قَدْ فَصَّلْنَا الْآیاتِ لِقَوْمٍ یَعْلَمُون و این آیات را در آسمان و زمین می‌جویند عاقلان که إِنَّ فِی خَلْقِ السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ وَ اخْتِلافِ اللَّیْلِ وَ النَّهارِ وَ الْفُلْکِ الَّتِی تَجْرِی فِی الْبَحْرِ بِما یَنْفَعُ النَّاسَ وَ ما أَنْزَلَ اللهُ مِنَ السَّماءِ مِنْ ماءٍ فَأَحْیا بِهِ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِها وَ بَثَّ فِیها مِنْ کُلِّ دابَّةٍ وَ تَصْرِیفِ الرِّیاحِ وَ السَّحابِ الْمُسَخَّرِ بَیْنَ السَّماءِ وَ الْأَرْضِ لَآیاتٍ لِقَوْمٍ یَعْقِلُونَ.

■ **منبع**

با همه این مقدمات به اینجا می‌رسیم که آینده علوم انسانی یا همان اسلامی خودمان بر کدامین منبع تکیه خواهد داد؟ به روشنی باید گفت قرآن کریم، کتاب رمز آفرینش باید کتاب پایه تمام علوم قرار گیرد. این یک گزاره شعاری و برکت‌خواهانه نیست! این یک راهبرد علمی برپایه بازشناخت داشته‌هاست. آینده علوم انسانی باید مبتنی بر منبعی خطاناپذیر باشد. از سوی دیگر مرجعیت آن به واسطه جایگاه پدیدآورنده آن باید بی‌بدیل و همه‌جانبه‌نگر باشد. تنها با در اختیار داشتن چنین منبعی که گشاده‌دست تمام اطلاعات حقیقی و واقعی را بی‌کم و کاست ارائه دهد، می‌توان علمی کارآمد، سودمند و فراگیر را پایه‌گذاری کرد. به دیگر سخن، ابتنای علم روز بشر بر یافته‌های جسته و گریخته هر چند معتنابه باشد، ضمانتی برای سعادت انسان نخواهد داشت. شاید چنین هدفی در فلسفه دانش زیر سوال برود که آیا براستی علم برای سعادت است یا ابزاری است برای رفاه و کارآیی بیشتر زندگی؟

اما باز همین منبع غنی به ما می‌آموزد فراوانی اطلاعاتی که در جهان خلقت وجود دارد و فرصت کم زندگی انسانی و نیز عطش بشر به فراگیری روزافزون این علوم و فراتر بودن آن از نیازهای روزانه انسان، نشانگر نادرست بودن انسان‌محوری و سودجویی دنیایی در هدف و فلسفه علم است.

روشن‌تر اینکه این همه دانش نهفته در طبیعت و ملکوت و رهایی نیافتن انسان از رنج‌های همیشگی با همه به ظاهر پیشرفت‌های چندین و چند برابری و کم بودن ظرفیت دنیایی انسان برای آموختن و بهره‌مندی از آن، ما را به اصلاح برداشت‌های کودکانه وامی‌دارد که نه انسان را خوب شناخته‌ایم نه جهان را و نه دانشی اندوخته‌ایم که سودمند باشد و کارآمد و فراگیر برای هدفی که انسان برای آن آفریده شده است. تلاش‌های بیهوده برای سکولارسازی دانش به جایی نخواهد رسید! نمی‌توان این همه نشانه را که بر آفرینشی هوشمند و هدفدار دلالت دارد در نظر نگرفت! حالا اگر خداپرست هم نباشیم باید به آن مرکز جهان ایمان بیاوریم. مرکز جهان نیز برای اداره دنیایی که قرار است مزرعه آخرت باشد، نرم‌افزاری نازل کرده که هم به دلیل عصمت تضمینی و هم علم فراگیر و حق‌گویی، منبع بی‌بدیل دانش‌هاست و اگر نیست از جهل و غفلت ماست که مهجورش داشته‌ایم. این کتاب رمزآلود آفرینش و هدایت تنها متنی است که شایستگی منبع شدن برای هر دانشی است که به انسان مربوط می‌شود. رمزگشایی از این کتاب آسمانی نه‌تنها در علوم انسانی و اسلامی که در علوم تجربی و طبیعی نیز می‌تواند مرجعیت داشته باشد. این نه بدان معناست که قرآن متکفل ارائه دستورهای فیزیک، شیمی، نجوم و طب باشد یا با نگاه افراطی بخواهیم چنین دانش‌هایی را اسلامی کنیم که توهمی بیش نخواهد بود اما عالی بودن متن قرآنی نسبت به متون علمی و مرجعیت آن می‌تواند در گزینش درست مسیر علم و آغاز و غایت آن، راهگشا باشد. آموزه‌های وحیانی اگر چه برای هدایت بشر آمده؛ ذلِکَ الْکِتابُ لا رَیْبَ فِیهِ هُدیً لِلْمُتَّقِین و هذا بَیانٌ لِلنَّاسِ وَ هُدیً وَ مَوْعِظَةٌ لِلْمُتَّقِین اما از آنجا که کلام آفریدگار هست در لایه‌های هدایتی خود اشاراتی بسیار ناب به اسرار طبیعت و مافوق طبیعت دارد که اعجاب‌انگیز و غنیمتی است. بازگشت به این منبع وحیانی به معنای گذشته‌پرستی و سنت‌گرایی نیست. انسان باید پس از بلوغی که در طول قرون گذشته حاصل شده و در باورداشت جهل خود به رشد رسیده است، یک بار دیگر سر تسلیم فرود آورده و زانوی تلمذ در مکتب قرآن بر زمین بزند. این نگاه عالمانه و دانش‌طلبانه به قرآن خواهد توانست مسیر جدیدی در سرنوشت علمی بشر و تاریخ علم بگشاید و بار دیگر زمینه‌های تمدن‌سازی را فراهم کند.

■ **محتوا**

تاریخ علم در جامعه مسلمانان نشان می‌دهد به‌رغم کارشکنی‌های بسیار که مرجعیت علمی و معرفتی را هدف قرار داد و بشر را از بهره‌مندی کامل از دایره ولایت محروم کرد اما به هر حال نور خدا خاموش‌شدنی نبوده و نیست. از این رو چراغ دانش، فروزان شد و با هدایت‌های تکوینی و تشریعی خاندان عصمت و طهارت که معدن علم و معرفت هستند، شعله‌ورتر شد. این مهم گاه با کرسی تدریس و گاه با مناظره و گاه با شاگردپروری و آموزش‌های عمومی و حل اختلاف‌های علمی مردم صورت می‌گرفت. آنچه امروز در اختیار داریم، میراثی گرانبها از این دوران مُطلا و دوردست و نیز تلاش‌های جسته و گریخته انسان امروزین در نزدیکی‌هاست. محتوایی که علوم انسانی در آینده خواهد داشت- یا باید داشته باشد- با عنایت به منبع وحیانی که به رسمیت شناختیم، محتوایی کامل و فراگیر و همه‌جانبه خواهد بود. این محتوا بسته‌ای از دانش‌های گوناگون است که کارکردی دیگرگون خواهد داشت. در این دوران طلایی، هر سند علمی نه تنها به پرسش‌های درونی و موضوعات خود پاسخ خواهد داد که خود پاسخی خواهد بود برای پرسش‌های نهادی و بنیادی مهم‌تر. به دیگر سخن، هر تلاش علمی تنها به حل مساله نخواهد پرداخت چه اینکه مساله‌سازی هم در این دوره، دگرگون خواهد شد. طرح مساله، شیوه رسیدن به پاسخ و سامانه ارتباطی بین گزاره‌های علمی همه درگیر تحولی شگرف خواهند شد.

هر یافته علمی باید شناسنامه‌ای مدون داشته باشد تا پیش از هرگونه اجتهاد و انتاجی، فلسفه خود را ثابت کند. چرایی و چیستی و ثمره نزدیک و دور و پیامدهای هر مساله و روش‌های حل آن- چه در علوم تجربی و چه عقلی، نقلی، فرضیات و نظریات- باید تدوین شود تا مطابق سند راهبردی دانش باشد.

در چنین فضایی، بررسی علل یک بیماری، داروسازی، طبابت، آزمایش و درمان هیچ‌گاه از اخلاق و حقوق و شرعیات، جدا نخواهد بود. این به معنای دخالت علوم در یکدیگر نیست. همچنین منظور، اکتفا به علوم میان‌رشته‌ای هم نیست. غرض این است که در سپهر دانش آینده، هر تلاش علمی، مؤثر و متأثر از دیگر برآیندهای علمی خواهد بود. اگر درمانی صورت خواهد گرفت، باید در جای دیگری بایستگی آن به اثبات برسد. معماری، دریانوردی، فضاپیمایی، استخراج مواد کانی، تاریخ، فلسفه، اجتماعی و هنر، همه منظومه‌ای تبلوریافته در یک منشور خواهد بود که از هر ضلع آن که بنگری جزئی در ضمن کل دیده خواهد شد. در واقع این درهم‌ریختگی و گسیختگی، رنجی است که از مدون نبودن سند علمی می‌کشیم. این است که گاه محتوا بر ضد خواسته‌ها و یافته‌ها در تضاد با اعتقادها بروز می‌یابد و گاه نیازهایی به فراموشی سپرده می‌شود و زیان به بار می‌آورد. پس چنانچه منبع دانش را شناختیم و محتوا را بر اساس سندی راهبردی پژوهیدیم، به نتایجی کارآمد و سودمند خواهیم رسید.

■ **ساختار**

اگرچه نقش منبع معصوم و محتوای نافع، بسیار کلیدی و بی‌بدیل است اما سامانه پردازش علمی چنانچه به درستی دیده و چیده نشود، نخواهد توانست از منبع، الهام گرفته و محتوا تولید کند. اینگونه است که یک حقوقدان، متشرع نخواهد بود، متشرع به احکام اجتماعی بی‌توجه، طبیبْ تاجر و متکلمْ عاتل و کاسبْ بی‌خیر خواهد شد. ساختاری که برای آینده علوم انسانی در نظر گرفته شده همان دغدغه‌ای است که به نام وحدت حوزه و دانشگاه مطرح می‌شود. به راستی این چه نظام کاریکاتوری و ناهمگونی است که عده‌ای در پی علوم عقلی، عده‌ای نقلی، عده‌ای ظنی، عده‌ای استنادی، عده‌ای تجربی، عده‌ای وهمی هستند و هر کسی سر درگریبان خود دارد؟! آنگاه که متن علم را سکولار کرده و به خورد دانشجو می‌دهند و وقت طلاب را با متونی سردرگم هدر می‌دهند کدام محتوا تولید خواهد شد؟

مهم‌ترین گزاره در بخش ساختار، جراحی بزرگ ساختار علمی کشور است که از این دودستگی زیانبار بی‌عار جلوگیری شود. برشی که به پیکره یکپارچه دانش‌طلبان خورده نه‌تنها آنان را از یکدیگر سوا کرده است، کارآمدی و همپوشانی علمی را نیز از آنان دریغ کرده است. بی‌معنا و دور از اندیشه‌ورزی است که صف طالبان دانش را از هم جدا کنیم و دسته‌ای را به کسب علم دینی و دسته‌ای را به کسب علم دنیایی بگماریم؟ مگر دین برای دنیا نیست و مگر دنیا محل دینداری نیست؟ این شکافت بزرگ سرنوشت‌ساز و پیوند ریشه‌ها در زمین دانش، نهالی را برخواهد آورد که پس از دوره گذرای آیش، هیچ ثمره بیهوده و گزاف و ناهمسازی را به دست نیاورد. دستاورد این درخت پربار، آبشخوری یکسان و همپوشانی شاخ و برگ‌ها خواهد بود که در سایه آن خستگی قرن‌ها فرسودگی و سردرگمی از پیکر جامعه اسلامی بیرون خواهد رفت. بدین ترتیب، روش و ساختار آموزش و دانش‌پژوهی به یک سامانی دست می‌یابد که هرکس را هوای دانش باشد بداند از کجا آغاز و به کجا انجام یابد. دانشمندی که در این ساختار به دانش‌افزایی بپردازد هر برگی از آیات معرفت الهی را که ورق بزند کشفی تازه از جهان سترگ آفرینش را به چنگ آورد و رهیافته بارگاه عالم به غیب شود و چرخ نیلوفری به زیر آورد. چنین است که چشمه‌های دانش خواهد جوشید و فیض علم در جویبار قلب‌ها جاری خواهد شد.

■ **نتیجه**

دگرگونی شگرفی که با تابش خورشید اسلام در جهان شاهد بودیم، تمدنی عظیم را پایه گذاشت اما انحراف از سرچشمه‌های زلال، با گذشت زمان آن را گل‌آلود کرد و به مردابی ماند که دیگران آمدند و گنج‌های نهانش را به تاراج بردند. آنچه در ازای آن دادند، پسماند کارخانه‌های بی‌دینی و انسان‌محوری و رفاه‌زدگی و اصالت لذت بود که علم را می‌خواست برای ثروت. اکنون اما باید آینده را نوشت و ساخت. آینده علوم انسانی باید در ۳ ساحت منبع، محتوا و ساختار، دگرگون شود؛ منبعی آسمانی، محتوایی نافع و ساختاری بالنده.

منبع: فصلنامه علوم انسانی اسلامی صدرا

* طلبه حوزه علمیه قم

تقویم تاریخ

صدور فرمان امام خمینی(ره) برای تشکیل «ستاد انقلاب فرهنگی» (۱۳۵۹ ش)

حضرت امام خمینی(ره) به منظور ایجاد تحول در دانشگاه‌های ایران طی پیامی، فرمان تشکیل ستاد انقلاب فرهنگی را صادر کردند. ایشان در بخشی از پیام خود از اعضای این ستاد خواستند تا برای برنامه‌ریزی رشته‌های مختلف و خط مشی آینده دانشگاه‌ها، براساس فرهنگ و ارزش‌های اسلامی اقدام کنند. هدف اصلی از تشکیل ستاد انقلاب فرهنگی، بازسازی و دگرگون کردن نظام آموزش عالی کشور و زدودن مظاهر فرهنگ غرب از چهره دانشگاه‌های ایران بود. اعضای این ستاد به دستور حضرت امام، از بین کارشناسان و استادان مسلمان در تخصص‌های مختلف برگزیده شدند. حیطه کار این ستاد که به شورایعالی انقلاب فرهنگی تغییر نام یافته است به تدریج گسترش یافت و ساماندهی امور فرهنگی جامعه را در زمینه‌های مختلف براساس فرهنگ غنی اسلام بر عهده دارد.

■■■

رحلت بانوی مجتهده و عالمه «سیده نصرت امین اصفهانی» (۱۳۶۲ ش)

حاجیه خانم سیده‌نصرت‌بیگم‌امین معروف به بانوی مجتهده اصفهانی در سال ۱۲۶۵ هجری‌شمسی در اصفهان متولد شد و از ۴ سالگی برای آموزش قرآن و فراگیری خواندن و نوشتن راهی مکتب شد. در ۱۵ سالگی با پسر عموی خود ازدواج کرد و از ۸ فرزند، ۷ تن آنها به مرگ زودرس درگذشتند و فقط یک پسر برای او باقی ماند. بانو امین در ۲۰ سالگی به تحصیل زبان عربی و علوم دینی (فقه و اصول) پرداخت و همزمان به فراگیری حکمت و فلسفه مبادرت ورزید تا اینکه در ۴۰ سالگی مرتبت و تسلط علمی ایشان مورد تأیید علما و مراجع تقلید وقت قرار گرفت و به دریافت درجه اجتهاد و روایت نائل شد. بانو امین از ۴۰ سالگی تا پایان عمر پربرکت خود به مدت بیش از ۵۵ سال به تألیف کتب، تدریس، پاسخگویی به پرسش‌های دینی مردم و ارشاد مشغول بود. از این بانوی مجتهده آثار متعددی بر جای مانده که تفسیر قرآن کریم در ۱۵ جلد، اربعین الهاشمیه (عربی)، جامع الشتات (عربی)، معاد یا آخرین سیر بشر، مخزن‌العرفان، روش خوشبختی و توصیه به خواهران ایمانی و سیر و سلوک در روش اولیا از آن جمله است. این حکیم الهی که نسبت ایشان با ۳۰ واسطه به امیرالمؤمنین(ع) می‌رسد، پس از یک عمر خدمت خالصانه در ۲۳ خرداد ۱۳۶۲ ش برابر با آخر شعبان ۱۴۰۳ ق در ۹۷ سالگی در اصفهان بدرود حیات گفت و در همان شهر به خاک سپرده شد.

■■■

قتل «ابومسلم خراسانی» رهبر قیام سیاه‌جامگان (۱۳۷ ق)

عباسیان که از نوادگان عباس عموی پیامبر(ص) بودند، برای از هم پاشیدن حکومت بنی‌امیه و دستیابی به حکومت مسلمین، به بهانه طرفداری از اهل‌بیت(ع)، با پشتیبانی مردم قیام کردند. مسؤولیت دعوت از مردم خراسان به «ابن یسار» ملقب به «ابومسلم» سپرده شد. ابومسلم که سپاه خویش را سیاهپوش کرده و نام سیاه‌جامگان را بر آن نهاده بود، ابتدا در خراسان و سپس در عراق به پیروزی رسید و با تلاش و همت او بود که خلافت عباسی روی کار آمد. با این حال، پس از مدتی «منصور» دومین خلیفه عباسی که از موقعیت «ابومسلم» در هراس افتاده بود، با ترفندی او را به سوی مدائن کشانده و در ۲۵ شعبان سال ۱۳۷ ق او را به قتل رساند. پس از قتل ابومسلم، گروهی از یارانش به خونخواهی او برخاستند و کشمکش‌های ناشی از این خونخواهی تا مدت‌ها ادامه داشت.

■■■

آغاز نخستین جنبش فلسطینی‌ها علیه صهیونیست‌ها (۱۹۲۱م)

در اولین سال‌های قیمومیت انگلیس بر فلسطین، نخستین جنبش سراسری و بزرگ فلسطینی‌ها علیه صهیونیست‌ها، در ۱۳ ژوئن ۱۹۲۱م آغاز شد. این نهضت ضداستعماری، بیانگر اعتراض مسلمانان به سیاست‌های استعمارگرانه انگلیس و طرفداری این کشور از صهیونیست‌های ساکن در فلسطین بود. براساس این سیاست استعماری بود که مهاجرت صهیونیست‌ها از سراسر نقاط جهان به فلسطین آغاز شد تا مقدمات تشکیل دولت صهیونیستی در خاک فلسطین فراهم شود. در راستای اجرای این سیاست، تعداد صهیونیست‌ها از حدود ۳۵ هزار نفر در سال ۱۹۲۳م به بیش از ۶۰۰ هزار نفر یعنی حدود یک سوم جمعیت فلسطین در آستانه تشکیل رژیم صهیونیستی در سال ۱۹۴۸م رسید.